

داستانهای تاریکخانه

بررسی تازه‌ترین کتاب گونتر گراس

خسرو ناقد

Günter Grass Die Box



Die Box_Dunkelkammergeschichten. Günter Grass. Göttingen: Steidl, 2008. 216 Seiten.

پس از جنجالی که دو سال پیش از این پیرامون کتاب پوست‌کنندن پیاز و افشای عضویت داوطلبانه گونتر گراس به هنگام جوانی در گروه مسلح اس اس در دوران فاشیسم هیتلری برپا شد، انتظار نمی‌رفت که این سرشناس‌ترین نویسنده معاصر آلمان و برنده جایزه نوبل ادبی به این زودبیا اثری منتشر کند. اما تازه‌ترین کتاب گونتر گراس به نام **جعبه**: داستانهای تاریکخانه که به تازگی

منتشر شده است، نشان می‌دهد که گراس در آستانه هشتاد و یکمین سال تولد خود قصد ترک گفتن عرصه ادبیات آلمان را ندارد.

گراس با موضوع و مضمون رُمانهایش، با مصاحبه‌ها و سخنرانیهایش و با فعالیت‌های اجتماعی و جدلهای سیاسی‌اش و نیز دوستی با ویلی برانت، رهبر فقید حزب سوسیال دموکرات آلمان و طرفداری از این حزب شهرت جهانی یافته و بیش از نیم قرن به «وجدان بیدار» نسل بعد از جنگ جهانی دوم در آلمان تبدیل شده بود. اما بعد از آشکار شدن عضویتش در گروه اس اس که یکی از مخوفترین گروههای مسلح در دوران نازی‌ها به شمار می‌رفت و در آغاز به منظور پاسداری از حزب نازی و سران آن تشکیل شده بود، انتظار می‌رفت که از محبوبیت گراس در میان هوادارانش کاسته شود. از این رو تصور می‌شد که پوست‌کنندن پیاز آخرین کتاب این نویسنده آلمانی خواهد بود. ولی گراس با انتشار **جعبه** یک بار دیگر بر ادامه حضور خود در عرصه ادبیات معاصر آلمان تأکید کرد.

این کتاب به ظاهر دنباله کتاب پوست‌کنندن پیاز است که درست دو سال پیش از این، در اول ماه اوت سال ۲۰۰۶ میلادی منتشر شد. این دو کتاب، کامیاب به زندگینامه خودنوشت گراس می‌مانند که از بخت بد نویسنده، جنبه‌های ادبی و خلاق آنها به حاشیه رفت و کمتر توجه منتقدان را جلب کرد و بیش و پیش از همه زندگی خصوصی نویسنده، یا آنچه نویسنده از خود به دست داده، در کانون توجه صفحات ادبی و فرهنگی رسانه‌های گوناگون قرار گرفته است. **جعبه**ی گونتر گراس، دوربین عکاسی قدیمی مارک آگفا است که سالهای ویران‌کننده جنگ جهانی دوم را از سر گذرانده، فاجعه

فاشیسم را پشت سر گذاشته و اینک نمادی شده است در داستان نویسنده تادر تاریکخانه تاریخ، تصاویری را که او برای شرح داستان زندگی خود به آنها نیاز دارد، ظاهر کند. گراس در آخرین رُمانش تصویب‌های روزهای دور و نزدیک زندگی خود را از درون **جعبه** بیرون می‌کشد و در برابر دید خوانندگان قرار می‌دهد.

این جعبه عکاسی که در تازه‌ترین رُمان گراس حضوری دائم دارد، متعلق به زنی است به نام ماری. ماری و همسرش هانس در برلین آتلیه‌ای داشتند که در ماههای پایان جنگ و در روزهای بمباران برلین بر اثر آتش‌سوزی با خاک یکسان می‌شود. تنها چیزی که در آتلیه

جان سالم به در می‌برد، جعبه عکاسی ماری است.

اما در عالم واقع زنی نیز به نام ماری در زندگی نویسنده و خانواده‌اش وجود داشته است که گونتر گراس این آخرین رُمان خود را به او تقدیم کرده است: «تقدیم به ماریا راما». این بانوی هنرمند همان عکاسی است که چند دهه متمادی از گراس و خانواده‌اش عکس می‌گرفته است و عکسهای او را در بیشتر زندگینامه‌هایی که از گراس منتشر شده است می‌توان دید. ماریا در سال ۱۹۹۷، در هشتاد و شش سالگی از دنیا رفت. حال «جعبه» در اختیار نویسنده است که با این رُمان نام ماری و دوربین عکاسی او را جاودانه کرده است.

در پوست‌کنندن پیاز گراس زندگیش را از دوران کودکی تا روزهای پایانی جنگ جهانی دوم، خود به تصویر کشیده است. اما در **جعبه**: داستانهای تاریکخانه، گراس خود کمتر سخن می‌گوید، بلکه آنچه را که او به عنوان راوی داستان می‌خواهد بگوید، بر زبان شخصیت‌های نیمه واقعی و نیمه خیالی داستانی می‌گذارد؛ بر زبان فرزندان.

او هشت فرزند دختر و پسر خود را دور میزی گرد می‌آورد و آنان را به گپ و گفت و گوی خودمانی درباره دیروز و امروز و فردا دعوت می‌کند. ولی بعد معلوم می‌شود که همه قرار است درباره او، یعنی درباره پدر خانواده حرف بزنند! فرزندان راوی، داستان زندگی پدرشان را بازگو می‌کنند، آن هم با زبانی کودکانه. اما بچه‌های دیروز، امروز همه بزرگسال شده و خودشان پدر و مادر شده‌اند. با این همه این پدر خانواده، یعنی گراس است که سخن بر زبان فرزندان می‌گذارد؛ سخنانی که به رغم علاقه‌ای که فرزندان به پدر دارند، بی‌ملاحظه، در مخالفت با پدر و با لجاجت بیان می‌شود: «بابا حرفهایی از زبان ما

می‌زند که اصلاً حرف‌های ما نیست.» اما رئیس خانواده چنین می‌خواهد.

بچه‌ها فقط بلندگوی افکار رئیس خانواده‌اند. او از سوئی خود را و گذشته خود را در معرض داوری فرزندان می‌گذارد و از سوی دیگر هر جا که انتقادهای شدت می‌گیرد و برای مثال از ترک گفتن هر چند موقتی خانه و رهاکردن همسر و بچه‌ها و رابطه‌های پدر با زنان گوناگون سخن به میان می‌آید، پاسخ پدر را می‌شنوند: «حالا می‌خواهید بابا را دادگاهی کنید؟ خوشحال باشید که او هنوز در کنار شماست!» پس مؤلف همه جا حتی و حاضر است و شیرازه کارها همه در دست اوست. در این زمان از «مرگ نویسنده» خبری نیست.

پیدا است که نویسنده برای حفظ ساختار زمان و گریز از عرصه واقعیت، نامی از فرزندان واقعی خود به میان نمی‌آورد. با این همه گاه به عمد، میان واقعیت و خیال در نوسان است. مثلاً در جایی درباره تولد بچه‌ها می‌گوید: «ابتدا دوقلوهای ناهمانند آمدند که اینجا پاتریک و گتورگ، کوتاه پات و یُرش، نام گرفته‌اند، ولی در واقع نام دیگری دارند.» گراس دوقلوه‌ها و خواهران و برادرانشان را در مجموع نه بار گرد هم می‌آورد تا زندگی او را از سالهای پایانی جنگ جهانی دوم تا آستانه هزاره سوم میلادی بازگو کنند.

در تمام طول کتاب روشن نیست که آنچه پسران و دختران بر زبان می‌آورند تا چه اندازه واقعی است و تا چه حد خیالی. جز این هم نمی‌توانست باشد؛ وگرنه گراس نمی‌توانست نام زمان بر این آخرین اثرش بگذارد و صرفاً زندگینامه بود. اما پیدا است که کتاب آمیزه‌ای است از خیال و واقعیت‌های زندگی نویسنده و خانواده‌اش.

گویی گراس پرسشها و اعتراضهای نسل جوان را بر زبان شخصیت‌های زمانش (فرزندان) می‌گذارد تا بعد خود پاسخگوی آنها باشد. شاید گراس از این طریق می‌خواهد به گونه‌ای غیر مستقیم به پرسشهایی که با آشکار شدن همکاری داوطلبانه او با گروه مسلح اس اس در کتاب پوست کندن پیاز برای هواداران جوانش پیش آمده است پاسخ گوید.

البته در ادبیات داستانی مرزی روشن و مشخص میان زندگینامه نویسی و زمان نیست و نسبت این دو بسیار پیچیده است. یا آن‌گونه که دوریس لسینگ می‌گوید: «در واقع مرزهای این دو خیلی به هم نزدیک‌اند. نوشتن زندگینامه در اساس شبیه به نوشتن زمان است؛ به این ترتیب که نویسنده در ابتدا باید محدوده مشخصی را برای خود انتخاب کند؛ چون غیرممکن است که بتواند تمام وقایعی را که در زندگی او روی داده است و یا آنچه به ذهنش خطور کرده است، بسازد و بیرون‌اند.» راوی، داستان زندگی خود را چنین آغاز می‌کند: «روزی روزگاری پدری بود که چون پیر شده بود، پسران و دخترانش را فراخواند؛ چهار، پنج، شش، هفت، هشت فرزند داشت. آنها هم بعد از مدتی، آرزوی پدرشان را برآوردند و گرد او جمع شدند. همه دور میزی نشستند و شروع کردند به گپ و گفت و گو؛ هر کس به نوبه خودش و همه با هم.»

می‌بینیم که سبک و زبان گراس در جدیدترین اثرش به قصه‌گویان دوران کهن می‌ماند. شگفت آنکه «جعبه» ای که در طول داستان همه جا حضور دارد، بی‌شبهت به «جعبه جادوی» افسانه‌های پدربزرگ و مادر بزرگ‌های قدیم نیست. نویسنده در

جایی از کتاب، «جعبه» را چنین به تصویر می‌کشد: «جعبه عکس‌هایی می‌گیرد که پیدا نیستند و چیزهایی را می‌بیند که بیشتر وجود نداشته‌اند. چیزهایی را می‌تواند نشان دهد که حتی در خواب هم نمی‌توان دید. این دوربین همه چیزبین و همه کاره است؛ ظاهراً از زمان آتش‌سوزی در آتلیه جنون به سرش زده است.»

داستانهای تاریکخانه گراس یادآور داستانهای توراتی نیز هست: یعقوب دوازده فرزند خود را فرا می‌خواند تا با آنان گفت و گو کند و گراس هشت فرزندی که از همسر اول و معشوقه‌اش دارد گرد هم می‌آورد. او در سرتاسر کتاب با غرور و به تکرار از شمار فرزندان می‌گوید. جالب آنکه پدر خانواده همچون یعقوب برای فرزندان «شوربای عدس» می‌پزد؛ با آنکه در کتاب نامی از گراس به میان نمی‌آید، اما مؤلف همه جا حضور دارد و با اشاراتی تاریخی و با نام بردن از کتابهای پیشین خود، تردیدی باقی نمی‌گذارد که پدر خانواده در داستان، کسی جز گراس نمی‌تواند باشد.

اما گراس در جعبه، این تازه‌ترین اثرش، برعکس کتاب پوست کندن پیاز، خبری تازه و رازی نهفته از گذشته خود برای خوانندگان کتاب ندارد. خواننده باید به اشاراتی از این قبیل دل خوش کند که مثلاً راوی به رغم عدم پایبندی به دین و مذهبی خاص، تمام فرزندان را در کلیسا غسل تعمید داده است. دلیلی هم که از زبان یکی از فرزندان می‌شنویم این است: «بابا خواستار غسل تعمید بچه‌ها بود و معتقد بود که این کار ضروری ندارد!»

زمان جعبه در فضایی رویایی و گاه ملال آور روایت شده است. خالی از رویدادهای جذاب و ماجراهای هیجان‌انگیز است تا خواننده را به شوق آورد. در عوض پُر است از کلیشه‌های خانواده‌ای خرده‌بورژوا که همه اعضای خانواده با هم تفاهم دارند و اگر هم مشکلی هست با پادرمیانی رئیس خانواده رفع می‌شود. مشکلات اما همه پیش پا افتاده است. زمانی است عاری از مسائل معاصر و مشکلات انسان امروز. اینکه مثلاً کنراد آدناوئر، نخستین صدراعظم آلمان بعد از جنگ، ویلی برانت را «بچه نامشروع» می‌خواند و مهاجرت او در دوران فاشیسم را پشت کردن به آلمان می‌دانسته، رازی سر به مهر نبوده که اینک گراس لازم دیده است آن را در خلال زمانش بر ملا کند. یا ماجرای سگی که به تنهایی با مترو به گوشه و کنار شهر می‌رفته و حتی می‌توانسته از این خط مترو به آن خط پیاده و سوار شود، بی‌تردید چیزی به جذابیت زمان نمی‌افزاید. به کار گرفتن زبان غیررسمی جوانان هم که نویسنده در دهان فرزندان نه چندان جوان خانواده می‌گذارد، کمکی به امروزی کردن زمان نمی‌کند.

و سرانجام این پرسش را می‌توان پیش کشید که آیا آخرین زمان گونتر گراس، این جنجالی‌ترین نویسنده معاصر آلمان، همزمان نقطه پایان زندگی ادبی اوست و ما دیگر شاهد انتشار زمانی از او نخواهیم بود؟ پاسخ این پرسش هر چه می‌خواهد باشد. آنچه به هر حال روشن است، این واقعیت است که هنوز نام گونتر گراس با زمان طبل حلبی که اولین زمان اوست گره خورده است. زمانی که برای او شهرتی جهانی در پی داشت و براساس آن فیلمی سینمایی ساخته شد که جایزه اسکار گرفت و روزنامه‌گاردین نیز در سال ۲۰۰۸ میلادی طبل حلبی را در شمار صد اثر برتر ادبیات جهان قرار داد.